

خوارزمشاهیان بنوعراق (سدهٔ چهارم)*

میخائیل فدروف

ترجمهٔ افسانه منفرد

نسب خوارزمشاهیان عراق به عنوان خاندانی حکومتگر تقریباً ناشناخته است و مورخان مسلمان اشاراتی اندک به ایشان داشته‌اند. نویسندگان دستینه‌های نسب‌شناسی و وقایع‌نگاری مسلمانان نیز، اگر هم اصولاً از این خاندان سخن گفته باشند، تمایل داشته‌اند تا آنان را جزئی از سلسلهٔ واهی خوارزمشاهیان افریغی محسوب دارند که در استان باستانی

* "The Khawrazmshahs of the Banū-Irāq", *Journal of the British Institute of Persian Studies*, v. XXXIII (38), 2000, Michael Fedorov, Ilmenau, Tharimgia.

این مقاله ابتدا به روسی نوشته و سپس به انگلیسی و آلمانی ترجمه شده است. نویسنده نخست به متون و منابع دست دومی که در روسیه در دسترس وی بوده است، ارجاع داده بود اما به پیشنهاد باسورث (C. E. Bosworth) ارجاعات خود را به آثاری که در اروپای غربی در دسترس بود تبدیل کرد. استفان هایدمان، از دانشگاه Jena، یاور نویسنده در این جایگزینی‌ها و ارجاعات بود و نگارنده از وی برای خواندن ترجمهٔ انگلیسی و برخی قطعات سپاسگزار است. همچنین نویسنده لازم می‌داند از گرت رسپلینگ، از سوئد، برای کمک او از طریق معرفی سکه‌های نویافته تشکر کند.

خوارزم^۱ و بعدها خانان خبیوه حکومت می‌کردند؛ یعنی پیش از سلسله‌های نسبتاً شناخته‌شده تری چون مأمونیان، آلتوتاش فرمانده ترک غزنوی و پسرانش، و فرمانده سلجوقی، انوشنگین غرچه که اخلاف او تا حمله مغول، خوارزم را مرکز حکومت قدرتمند مسلمانی در شرق قرار دادند.^۲

یکی از نخستین کسانی که خاندان عراق را طایفه‌ای مجزا شناخت، کراچکوفسکی^۳ بود. او در مطلبی که دربارهٔ محقق بزرگ خوارزم، ابوریحان بیرونی، در ارشاد الاریب [الی معرفة الادیب] یا قوت حموی دیده بود، به شعری عربی از بیرونی برخورد که وی در آن حامیان خود را که به او پناه داده و تشویق کرده بودند، می‌ستاید.^۴ در این قطعه بیرونی به ابونصر منصورین

1. Chorasmia

۲. ادوارد زاخانو نخستین کسی بود که دربارهٔ سلسلهٔ خوارزمشاهیان، از جمله افریغی‌ها و شاهان بنوعراق، بتفصیل به مطالعه پرداخت، ←:

("Zur Geschichte und Chronologie von Khwārazm", *Sitzungsber. der Kaiserl. Akad. der Wiss. zu, Wien: Philos.-hist. Klasse*, LXXIII (1873), pp. 499-501, LXXXV (1873), pp. 285-87.

برخی نویسندگان آثار معتبر دربارهٔ گاهشماری و نسب‌شناسی، تمام خوارزمشاهیان پیش از خاندان‌های طایفهٔ انوشنگین را نادیده انگاشتند (برای نمونه، ←: لین پول، ۱۸۹۳، لندن <حکومتگر در نظر مانوئل مسلمان>، صص ۱۷۶-۱۷۷) یا فقط سه یا چهار نفر از حاکمان پیش از مأمونیان را به عنوان «امیران» یا اعضای طراز اول خاندان گرفتند؛ از جمله زامبور در گاهشماری تاریخ اسلام (هانور، ۱۹۲۷)، ص ۲۰۸، و باسورث در

The New Islamic Dynasties; A Chronological and Genealogical Handbook

(ادینبورگ، ۱۹۹۶)، صص ۱۷۸-۱۸۰، که بر تمام شاهان مذکور در آثار بیرونی و ابن اثیر (←: سطور پیشین، صص ۷۳ و ۷۵) با عنوان افریغی‌های کات اشاره می‌کنند.

3. I. J. Krachkovskii

۴. یا قوت حموی، ارشاد الاریب [معروف به معجم الادیب]، ویراستهٔ مارگلیوت، [با مشخصات زیر: *Yāqūt's Dictionary of Learned Men, GMS*, VI, 1-7 (London, 1923-31), vol. VI, p. 312;

[او] کراچکوفسکی [در:]

علی بن عراق که خود دانشمندی برجسته و نویسنده حدود بیست اثر در ریاضیات و نجوم بود و چهره شاخصی در تاریخ علوم عقلی قرن چهارم هجری محسوب می‌شد، اشاره کرده است. بولگاکوف^۱ در شرح حالی که از بیرونی ارائه داده، از این خانواده [مشهور به بنوعراق] سخن گفته است و خلاصه‌ای از تمام اطلاعات موجود را درباره ایشان، که اندک و نامرتب بود، عرضه داشته است. برطبق نوشته فؤاد سیزگین، منصور بن علی بن عراق باید بین سال‌های ۴۰۸ تا ۴۲۷ هـ ق درگذشته باشد. بنابراین، دوره بالندگی وی اواخر سده چهارم و اوایل سده پنجم هجری بوده است. به گفته بولگاکوف وی در آغاز قرن جدید باید پنجاه ساله بوده باشد.^۲ پدر بزرگ او، عراق، در آغاز سده چهارم هجری و پسرش محمد، عموی منصور، در ۳۰۹ هـ ق، خوارزمشاه بوده‌اند؛ یعنی هنگامی که خلیفه عباسی وی را به عنوان فرستاده خود نزد بلغارها فرستاد. احمد بن فضلان، شهرکات، پایتخت خوارزمشاهیان، را در راه ولگای میانه دیده و با شاه دیدار کرده بود.^۳ مرگ مصیبت بار شاه ابو عبدالله محمد، نقطه پایانی برای این سلسله بود. بیرونی

— Arabskaya geograficheskaya literatura, in *Izbrannye socheniyni*, vol. IV (Moscow-Leningrad, 1957), p. 245;

او نیز ←: ابوریحان [بیرونی] [در:]

Opredelenye granits mest dlya utochneniya rasstoianii mezhdū naseleniimi punktami (Geodeziya), ed. P. G. Bulgakov, in *Izbraniye sochineniyni*, vol. III (Tashkent, 1966), p. 10.

1. Bulgakov

۲. کراچکوفسکی، همان، ص ۱۸۵؛

Bulgakov, "Biruni i ego 'Geodeziya'", in *Opredelenye granits*, p. 11; F. Sezgin, *Geschichte des arabischen Schriftums*, vol. V. *Mathematik bis ca. 430 H.* (Leiden, 1974), pp. 338-41.

3. A. Z. V. Togan, "Ibn Fadlāns Reisebericht", *Abhandl. für die Kunde des Morgenlandes*, XXIV, 3 (Leipzig, 1939), Ar.t ext 6-7, German, tr. 10-12;

دائرة المعارف اسلام (ویرایش دوم)، [ذیل] «ابن فضلان».

از ابوسعید احمد [بن محمد بن عراق] به عنوان شخصیت برجسته‌ای یاد کرده است. اصلی‌ترین اطلاعات درباره‌ی این خاندان به برآمدن و سقوط ایشان برمی‌گردد اما شاید بتوان تاریخ کلی این سلسله را از اواخر سده سوم هجری به بعد بازسازی کرد.

در اواخر سده سوم هجری سرزمین‌های شرقی مسلمانان، از جمله خوارزم و ماوراءالنهر در تصرف دو قدرت رقیب بود: صفاریان که مرکزشان زرنج سیستان بود اما می‌کوشیدند تا بر همه خراسان تسلط یابند؛ و سامانیان ماوراءالنهر به مرکزیت بخارا. در ۲۵۹ هـ ق یعقوب لیث، مؤسس صفاریان، بر محمد بن طاهر، حاکم گمارده خلیفه، از نیشابور لشکر کشید اما صفاریان قطعاً در اداره خراسان در دو دهه بعدی ناتوان بودند. در این سال‌ها جانشین یعقوب، عمرو بن لیث، بر سر تسلط بر آن سامان با سرداران ماجراجوی گوناگونی به کشمکش پرداخت که مهم‌ترین آنان رافع بن هرثمه، فرمانده پیشین طاهریان، بود که در ۲۷۹ هـ ق حاکم واقعی خراسان شد و برای امیر برکنار شده طاهری خطبه خواند. عمرو او را در ۲۷۰ هـ ق و بار دیگر در سال بعد از نیشابور بیرون راند. رافع به ری گریخت و با حاکم زیدی ولایات کناره خزر برضد صفاریان متحد شد. در ۲۷۹ هـ ق معتضد، خلیفه جدید عباسی، عمرو را حاکم جنوب شرق ایران از جمله خراسان شناخت که هنوز در اداره حاکمان منصوب از سوی رافع بود.^۱

۱. برای پیشینه کلی وقایع در اینجا و بویژه برای داستان بغرنج وقایع خراسان در آن زمان، بنگرید به: R. Vasmer, "Über die Münzen der Šaffāriden und ihre Gegner in Fārs und Hurāsān", *Numismatische Zeitschrift*, N. S. LXIII (1930), pp. 131-62;

باسورث، «طاهریان و صفاریان» در تاریخ ایران کمبریج، جلد چهارم، <از اعراب تا سلجوقیان>، ویراسته ر. ن. فرای (کمبریج، ۱۹۷۶)، صص ۱۱۴-۱۲۱؛ هم‌او، <تاریخ صفاریان سیستان و ملوک نیمروز> (۲۴۷ هـ ق/۸۶۱ م تا ۹۵۹ هـ ق/۱۵۴۲-۳ م)، در سخنرانی‌های کلمبیا درباره مطالعات ایرانی، ۸، (Costa Mesa and New York, 1994).

نصرین احمد از سمرقند اسماً به عنوان گمارده عباسیان و در عمل به صورت حاکمی مستقل، با برادرش اسماعیل به عنوان ولیعهد خود، در بخارا حکومت می‌کرد. اسماعیل کوشید با شکست دادن و اسیر کردن نصر قدرت مطلقه را در ماوراءالنهر به چنگ آورد اما اوضاع با ابقای نصر به عنوان حاکم اسمی که اسماعیل را وارث خود اعلام کرده بود، به صورت پیشین باقی ماند.

نصر در ۲۳ جمادی‌الاول ۲۷۹ درگذشت و اسماعیل با گزینش بخارا به عنوان پایتخت، به امارت رسید در حالی که شهرت خود را به عنوان حاکم و سرداری توانا تثبیت کرده بود و پس از مرگ نیز به عنوان حاکم خردمند و پرهیزگار، معروفیت داشت.^۱

این سیمای کلی اوضاع در آستانه تلاش نهایی صفاریان و سامانیان برای دستیابی به قدرت مطلق و تسلط نهایی بود. در ۲۸۰ هـ ق عمرو، حکام رافع را از شهرهای خراسان بیرون راند. رافع با حمایت نظامی حاکم زیدی به گرگان، و در ۲۸۳ هـ ق به نیشابور لشکر کشید اما بار دیگر عمرو وی را شکست داد. او با تنی چند از سپاهیان بازمانده‌اش از عرض صحرای قره‌قوم گذشت و به شمال، به سوی خوارزم، گریخت. در راه، غلامانش کوشیدند او را به قتل رسانند اما توانستند فقط او را چپاول و غارت کنند. رافع به خوارزم رسید اما در خوارزم او را شناختند و در ۲۸۳ هـ ق فرستاده خوارزمشاه یا حاکم آنجا که منصوب عمرو بود، یعنی محمدبن عمرو خوارزمی، او را نزد عمرو به نیشابور فرستاد. محمدبن عمرو به نیشابور سفر و از عمرو خلعت

1. V. V. Bartol'd, *Turkestan v. epokhu mongol'skogo nashestviya*, in *Sochineniya*, vol. I (Moscow 1963), pp. 274-82; W. Barthold, *Turkestan down to the Mongol Invasion*, GMS, N. S. V, 3rd ed. (London, 1968), pp. 219-24;

ریچارد نلسون فرای، «سامانیان»، در تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، صص ۱۳۶-۱۴۱.

دریافت کرد و به عنوان نماینده عمرو در خوارزم بازگشت. در غیاب او اسماعیل سامانی نیرویی را به خوارزم فرستاد و حاکم دست‌نشانده خود، عراق‌بن منصور، را به حکومت آن سامان گمارد؛ بنابراین در ۲۹۳ هـ ق بود که مؤسس سلسله عراق وارد صحنه شد.^۱

سامانیان، در ابتدا حاکمان دست‌نشانده طاهریان در شهرهای مختلف ماوراءالنهر و سرزمین سیحون علیا بودند و می‌بایست تابع آنان می‌بودند. عمرو، به عنوان جانشین و میراث‌پر طاهریان در خراسان، نیز انتظار همان فرمانبرداری را از سامانیان داشت. اما اسماعیل بن احمد حاضر به پذیرش این فرمانبرداری نبود؛ هرچند در ۲۸۵ هـ ق معتضد، برکناری اسماعیل و جلوس عمرو را به حکومت فتوحات ماوراءالنهری خود، به حجاج خراسانی در بازگشت به خراسان اعلام کرده بود. جنگ درگرفت و عمرو، محمدبن عمرو و فرمانده دیگری از صفاریان را برای تسخیر خوارزم گسیل کرد. آنان به‌طور مصیبت‌باری تحت تأثیرگرمای شدید قره‌قوم قرار گرفتند اما در ربیع‌الثانی ۲۸۵ از سیحون گذشتند و سپس با لشکری به سرکردگی اسماعیل روبه‌رو شدند. به سبب قدرت شدیداً متساوی دولشکر متخاصم، آنان راه مصالحت و مذاکره در پیش گرفتند و در اوایل تابستان، نیروهای صفاری عقب نشستند.^۲

آن‌گاه عمرو سپاه نیرومندتری را به سرداری محمدبن بشر، یا بشیر، گسیل داشت اما در شوال ۲۸۵ محمدبن بشر در جنگ کشته و لشکر صفاری مضمحل شد. سپس عمرو با تمام نیروهایش به سمت سیحون لشکر کشید اما در بهار ۲۸۷ هـ ق اسماعیل موفق شد سپاه صفاری را در

۱. باسورث، همان، صص ۲۲۰-۲۲۲.

۲. همان، صص ۲۲۳-۲۲۵.

بیرون بلخ به محاصره درآورد. جنگ سختی رخ داد. برخی منابع از پناهندگی گروهی از فرماندهان عمرو به سامانیان سخن گفته‌اند. به هر حال عمرو شکست سختی خورد و به اسارت درآمد. سپس او را نزد خلیفه در بغداد فرستادند که سرانجام در ۲۸۹ هـ ق در آنجا کشته شد.

پس از شکست عمرو و از بین رفتن تمام تهدیدات صفاریان، اسماعیل در صدد برآمد قدرت خود را تا خراسان بگستراند. حاکم گمارده او، عراق بن منصور، موفق شد در مقام خود در خوارزم باقی بماند. مرگ اسماعیل در ۲۹۵ هـ ق دوره‌ای از عدم ثبات برای امرای سامانی فراهم آورد. در ۳۰۱ هـ ق فرماندهان شورشی، احمد پسر اسماعیل را کشتند؛ پسر و جانشین او، نصر دوم، تنها هشت سال داشت که در راه بر تخت نشست، با چالش‌های اسحاق، برادر اسماعیل، و فرماندهان شورشی^۱ روبرو شد و بدین ترتیب در خوارزم شرایط برای بنوعراق به‌منظور در پیش گرفتن استقلال مهیا گردید. ما حتی به صورت کلی هم سیر وقایع را در خوارزم آن زمان نمی‌دانیم. بولگاکوف، عراق بن منصور را در آغاز قرن دهم میلادی حاکم این سرزمین می‌داند. اما هنگامی که ابن فضلان در ۳۰۹ هـ ق از دربار پسر وی، محمد، دیدار می‌کرد او دیگر در خوارزم حاکم نبوده است. برادر محمد، علی، پدر ابونصر منصور، حامی بیرونی بود. بیرونی از ابوسعید احمد، پسر محمد، در شرح اصلاح تقویم خوارزمیان نام می‌برد. او همچنین به تلاش ناشناخته دیگر سامانیان برای بازگرداندن قدرت خود بر خوارزم سخن می‌گوید. ابوسعید احمد مدتی در پایتخت سامانیان، بخارا، به صورت زندانی زندگی می‌کرد اما سرانجام اجازه یافت به خوارزم برگردد و احتمالاً رهین لطف

1. V. V. Bartol'd, *Turkestan*, pp. 300-10; W. Barthold, *Turkestan*, pp. 240-6; R. N. Frye, *op.cit.*, pp. 140-2.

اربابان خود، سامانیان، عنوان خوارزمشاه یافت. بیرونی در اثر بزرگ خود
الآثار الباقیة عن القرون الخالیة می گوید:

ابوسعید احمد بن محمد بن عراق در کبس ماه های خوارزمیان، مانند معتضد
بالله رفتار کرده و شرح قصه آن است که چون در بخارا از بند رهایی یافت
و به پایتخت خود برگشت، از دانشمندی که در دربار او بودند پرسید که
روز اجفار چه روزی است؟ دانشمندان این روز را برای او بیان کردند،
سپس پرسید که اجفار کجای تموز قرار دارد؟ این پرسش را نیز پاسخ
گفتند و ابوسعید این جواب را همچنان در خاطر داشت تا آنکه چون
هفت سال گذشت، از محاسبان همین پرسش را از نو اعاده کرد و همان
پاسخ پیشین را شنید و چون بر کبایس آگاه نبود این حساب را انکار کرد.

شاه دستور داد در تقویم خوارزمی اصلاحاتی صورت بگیرد:

به اتفاق آرا در سال (۱۲۷۰) اسکندری این کار را انجام دادند و در این
مطلب اجتماع کردند که آغاز نوسارچی، روز سوم نisan سربانی باشد
تا اینکه همواره اجفار در نیمه تموز جای گیرد و اوقات فلاح را
منجمان مذکور مطابق این تاریخ قرار دادند... همچنین همه اوقات
زراعت را از وقت تلقیح و غرس اشجار و پیوند نمودن آنها و امور
دیگری را بر این تاریخ قرار دادند.^۱

با این حال، ابن اثیر در وقایع ۳۳۲ هـ ق به عبدالله بن اشکام خوارزمشاه اشاره
می کند. از این رو سلطنت محمد بن عراق، از خاندان عراق، نمی توانسته پس
از این سال دوام داشته باشد. به نظر می رسد که عبدالله سلطنت را غصب و

1. *al-Āthār al-bāqīya*, Ar. text, ed. E. Sachau, *Chronologie der Orientalischen Völker* (Leipzig, 1878), p. 241; Eng. tr. Sachau, *The Chronology of Ancient Nations* (London, 1879), pp. 229-30; Russian tr. M. A. Sal'e, *Abu Reikhan Biruni, Pamniyatniki minuvshikh pokolenii*, in *Izbrannye sochineniya*, vol. I (Tashkent, 1957), pp. 262-3.

ترجمه فارسی اقوال بیرونی، مقتبس از این مأخذ است:

ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد، ۱۳۶۳ هـ ش، آثار الباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران:
امیرکبیر، صص ۳۷۲-۳۷۳. - م.

در برابر افتداری سامانیان مقاومت کرده است. در این زمان امیر نوح بن نصر دوم، لشکری بر ضد او گسیل داشت و عبدالله را وادار به فرار و پناه جستن از ملک الترتک کرد. چون پسر این «شاه» در بخارا و در دربار سامانیان به عنوان گروگان می‌زیست، نوح پیشنهاد کرد که پسر را بازفرستد و در عوض حاکم ترک، عبدالله اشکام را به دربار بخارا تسلیم کند. در واقع عبدالله، خوارزم را به قصد بازگشت از دربار شاه ترک گفت و به حمایت سامانیان بازگشت و با عفو امیر نوح و لطف او بار دیگر به حکومت خوارزم رسید. می‌توان با بدگمانی چنین نتیجه گرفت که نوح، مشروعیت وارث [بنو] عراقی تخت خوارزم، یعنی احمد بن محمد عراق، را لغو کرد و وی را در بخارا به اسارت گرفت و او تا سال ۳۴۰ ه‍.ق در بخارا بود. بنابراین آیا می‌توان این سال را سال مرگ عبدالله بن اشکام دانست؟^۱

خوشبختانه چهار سکه ضرب شده از احمد بن محمد موجود است؛ سه درهم متعلق به سال ۳۴۸ ه‍.ق (یعنی حدود زمان اصلاح تقویم خوارزمی) و یکی متعلق به ۳۶۶ ه‍.ق. این سکه آخری اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا آخرین تاریخ سلطنت احمد را نشان می‌دهد. چون در سکه هر دو سال نام امیر سامانی ذکر نمی‌شود، می‌توان نتیجه گرفت احمد به عنوان حاکمی مستقل در خوارزم حکومت می‌کرده است.^۲

1. Ibn al-Athīr, *al-Kāmil fi'l-tārīkh*, ed. C.J. Tornberg (Leiden, 1851-76), vol. VIII, pp. 310-11, ed. idem. with differing pagination (Beirut, 1385-87/1965-67), vol. VIII, p.415. I am grateful to Dr Heidemann for translating this passage for me.

2. On these coins, see: U. Linder-Welin, "The Coins from Khwārazm and the Swedish Viking Age Hoards", *Meddelanden från Lunds Universitets Historiska Museum* (1961), pp. 155-79; A. K. Markov, *Inventarnyi katalog musul'manskikh monet Imperatorskogo Ermitazha* (St. Petersburg, 1896), p. 225, lists two Fals from different dies, mint illegible,

به صورت فرضی، عبدالله بن اشکام می توانسته عضوی از بنو عراق باشد اما احتمالاً چنین نبوده، زیرا بیرونی او را در زمره سیاهه خود از خوارزمشاهیان قرار نداده است. او می گوید که:^۱

ولایت در ایشان پس از این کار در دست قبایل دور می زد تا آنکه پس از شهید ابی عبدالله محمد بن احمد بن محمد بن عراق بن منصور بن عبدالله بن ترکسبانه بن شاورشفر بن اسکجموک بن ازکاجوارین سیری بن سخر بن ارثموخ که گفتیم پیغمبر در عهد او مبعوث شد، ولات و خوارزمشاهی هردو از دست ایشان به در رفت.

درست قبل از این، بیرونی نسب نامه خوارزمشاهیان را تا افریغ نامی پی می گیرد که گفته می شود در سال ۶۱۶ اسکندری (= ۳۰۵ میلادی) قلعه فیر را بر ساحل سیحون ساخته بود و این شروع تاریخ شهر کاث است.^۲ اما همچنان که لیوشیتس^۳ نشان داده است، نسب نامه بیرونی از شاهان قبل از قرن هشتم میلادی با نام خوارزمشاهیان، چنان که از سکه ها و شواهد دانسته می شود، وفق نمی کند.^۴

→ year 366 A.H., rev. central legend *Ahmad/ ibn Muhammad/ Khwārazmshāh*, and p.975. Khwārazm, year 348 A. H. legend on rev. *Ahmad ibn Muhammad/ khwārazmshāh*. This last coin is probably identical with the one first published with a good illustration in C. M. Frähn, *Novae symbolae ad rem numariam muhammedanorum ex museis Pflugiano atque Manntuefeliano Petropoloi, nec non Nejelowiano Kasani* (St. Petersburg and Halle, 1819), p. 26 no. 11, and p. 1. II no. 10. Two further coins from Khwarazm of 348 A.H. are to be found in the Swedish Historical Museum (SMH 9136; 3.85 gr; 30 mm.) and from the same die (SMH 16184; 3.28 gr; 29mm.)

1. *al-Āthār al-bāqiya*, p. 36; tr. Sachau, p. 42; tr. Sal'e, p. 48.

ترجمه فارسی، مقتبس از داناسرشت (همان، صص ۵۷-۵۸) است. م.

2. *Ibid.*, p.35; tr. Sachau, p. 41; tr. Sal'e, p. 48.

3. Livshits

4. "Khorezmiskii kalendar' i eri drevnego Khorezma", in *Palestinskii Sbornik*, XXI (1970), pp.166-67. On the history of Kāth, see: *El²*, art. "Kāth" (C. E. Bosworth).

هر چند بیرونی تلویحاً تصدیق می‌کند که تاریخ خاندان عراق در برخی موارد مبهم است ولی مانند بسیاری از سلسله‌های تازه‌تأسیس، شاید بنوعراق نیز ترجیح دادند خود را از اولاد فرمانروایان بزرگ گذشته به شمار آورند؛ درست مانند آل بویه که در واقع سربازان مزدور و در اصل گمنام دیلمی بودند. آنان با وادار کردن نسب‌شناسان، برای خود سلسله النسبی فراهم کردند که ایشان را به شاهنشاهان سامانی پیوند می‌داد یا حکام محلی بدخشان که مدعی شدند اولاد اسکندر کبیر بوده‌اند.^۱ بنابراین کاملاً ممکن است شجره‌نامه‌ای هم اختراع شده باشد که این شجره‌نامه آنان را به افریغ (چهره‌ای افسانه‌ای که هرگز نامی از وی بر سکه‌های قدیمی ذکر نشده است) می‌رساند. نام بیرونی به نحوی با دربار خوارزمشاهان پیوند خورده است اما خود وی با قطعیت می‌گوید این بنوعراق بودند و نه خاندان افریغ که او را در سال‌های جوانی پروردند.^۲ آخرین خوارزمشاه در بنوعراق ابو عبدالله محمد بن احمد بن عراق، نواده مؤسس سلسله بود. سلطنت او پیش از ۷-۳۶۶ ه‍.ق شروع نشده بود و در ۳۸۵ ه‍.ق نیز پایان یافت. سقوط این سلسله همانند برآمدنش با سرنوشت سامانیان گره خورد. در ۳۷۹ ه‍.ق ابوعلی سیمجوری لشکر قیب خود یعنی سردار سامانی، فائق خاصه، را در نبردی برای تسلط بر خراسان شکست داد. امیر سامانی نوح (دوم) بن منصور (اول) (۳۶۵-۳۸۷ ه‍.ق) حکومت خراسان را به ابوعلی اعطا کرد اما

1. Cf: On this whole phenomenon, Bosworth, "The Heritage of Rulership in Early Islamic Iran and the Search for Dynastic Connections with the Past", *Iran*, XI (1973), pp. 51-62, and for the claims of the rulers of Badakhshān, M.E. Masson, "Istoricheskii etiid po numizmatike Djagataidov", *Trudi Sredneaziatskogo Gosudarsvennogo Universiteta*, CXI (Tashkent, 1957), p. 91.

2. The first scholar who doubted the reliability of the genealogy of the Banū' Irāq was Sachau, "Zur Geschichte und Chronologie von Khwārazm", p. 503.

از وی خراج سالیانه‌ای می‌خواست که او از دادنش سرباز زد. ابوعلی از بیم حمله امیر سامانی، به بغراخان قره‌خانی ترک پناه برد و او را وادار به حمله به قلمرو نوح در ماوراءالنهر کرد. در ربیع‌الاول ۳۸۲ بغراخان و سپاهیان‌ش پیروزمندانه وارد بخارا، پایتخت سامانی، شدند و امیر نوح به آمل در ساحل سیحون گریخت تا لشکر تازه‌ای گرد آورد. ابو عبدالله محمد خوارزمشاه در این نقطه، نیروهای کمکی برای نوح فرستاد و نوح شهر ابیورد را در شمال خراسان به او اعطا کرد اما در واقع ابیورد در دست ابوعلی بود و وی از تسلیم شهر خودداری کرد. در همین زمان، امیر به سبب بیماری ناگزیر به ترک بخارا به قصد سمرقند و از آنجا به قلمروش در ترکستان شد که در راه درگذشت.

فائق به نوح خیانت کرد و با ابوعلی سیمجوری متحد شد و در نتیجه امیر ناگزیر سردار قدرتمند دیگر خود، سبکتکین، را برکشید. سبکتکین از غزنه آمد و در ۳۸۴ هـ سرداران شورشی را سرکوب کرد. فائق ناگزیر به گرگان گریخت. آنان در بهار ۳۸۵ هـ بازگشتند تا به خراسان حمله کنند. ابوعلی به دربار امیر محلی در اورگنج که مأمون بن محمد نامی بود گریخت که به او قول داده بود پناهِش دهد اما نزدیک هزار اسب واقع بر کناره سیحون، راه بر او گرفتند و خوارزمشاه ابو عبدالله محمد او را که پیش‌تر از تسلیم ابیورد به وی خودداری کرده و اسباب دشمنی را فراهم آورده بود، دستگیر کرد و با غل و زنجیر به کاث آورد. مأمون بن محمد به دستاویز این واقعه به شاه حمله و کاث را محاصره و تسخیر کرد. ابو عبدالله محمد، اسیر و با غل و زنجیر به اورگنج آورده شد و او را در برابر چشمان ابوعلی که اکنون مأمون او را آزاد کرده بود، اعدام کردند. اطلاق

عنوان خوارزمشاه به مأمون و حکومت وی بر تمام ولایات با پایتختی جدید اورگنج^۱، انجام کار بنوعراق بود.

در پایان باید به اثر هنری بازمانده‌ای توجه کرد که احتمالاً به بنوعراق برمی‌گردد. در حدود ۱۸۷۰ م در حاکم‌نشین پرم، در شمال روسیه، ظرفی [گلدانی] نقره‌ای پیدا شد که در بازار مکاره سالیانه نیژنی نووگراد^۲ (گورکی دوره شوروی) به کنت سی. استروگانف فروخته و سرانجام در ۱۹۱۱ م به مجموعه‌های میراث فرهنگی در سن پترزبورگ وارد شد. قسمت بالای ظرف، کتیبه زیبایی به خط کوفی است که نام «ابو(؟) سعید عراق بن الحسین» را دارد.

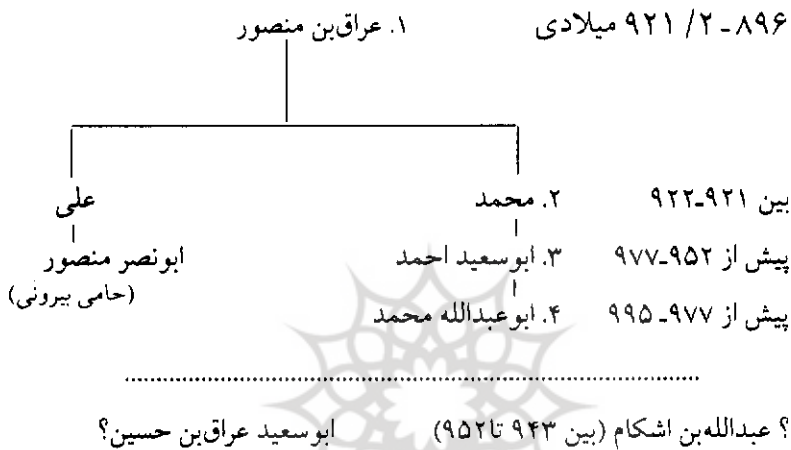
مورخان هنر، خاستگاه اصلی آن را خراسان، در قرن چهارم هجری، یا ناحیه دیگری در ایران گفته‌اند. آراقم این سطور با این نظر موافق است و احتمال می‌دهد که این گلدان در خوارزم برای یکی از اعضای بنوعراق ساخته شده باشد؛ زیرا نام نه‌چندان متداول عراق در کنار عبارت مولی امیرالمؤمنین آمده که تنها سرکرده حکومتی آن را به کار می‌برده است تا بر اهمیت انتصاب مستقیم خود از سوی خلافت تأکید کند و بندرت در این دوره حاکمان و امرای جزء از آن استفاده می‌کردند. از این رو در این دوره،

1. On the events surrounding the decline of the Sāmānids, the fall of the Banū ʿIrāq and their replacement by the Maʾmūnid Khwarazmshahs, see: Bartol'd, *Turkestan*, pp. 314, 318-27; Barthold *Turkestan*, pp. 253-64; Bulgakov, "Biruni i ego 'Geodeziya'," pp. 12-13; Frye, "The Sāmānids," pp. 156-59; Bosworth, *The New Islamic Dynasties*, p. 179.

2. Nizhniynovgorod

3. V. P. Darkevich, *Hudozhestvennyi metall vostoka* (Moscow, 1976), p. 43, pl. 28, nos. 2-4; and recently, W. Lukonin and A. Iwanow, *Persische Kunst* (Bournemouth and St. Petersburg, 1996), p.117, no. 94.

سامانیان نیز آن را بر سکه‌های خود ضرب می‌نمودند.^۱ بنابراین، نام روی این ظرف شاید نام یکی دیگر از اعضای ناشناخته بنوعراق باشد.
 [در خاتمه] احتمالاً بتوان شجره‌نامه بنوعراق را موقتاً بدین صورت ارائه کرد:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

1. E. A. Davidovich, "Moneti Ferghanii kak istochnik dlya kharakteristiki instituta feodal'nikh pozhalovaniy za sluzhbu v Srednei Azii X v.," *Pis'mennyye Pamiyatniki Vostoka* 1969 (1972), p. 132.